

چیستی تعبیر «فلسفه استعلایی» کانت و شمول آن

حیب‌الله کاظم‌خانی^۱

مسعود امید^۲

جلال پیکانی^۳

چکیده

تعبیر «فلسفه استعلایی» یکی از مهمترین و پرمحتواترین تعبیری است که کانت در توصیف فلسفه خود به کار برده است. مقاله حاضر، با اتخاذ روشی توصیفی-تحلیلی کوشیده است این تعبیر را، فارغ از شهرت و فراگیری آن، مورد بررسی و تحلیل قرار دهد و بدین طریق مضمون و محتوا و نیز دامنه شمول آن را مشخص نماید. از بررسی و تحلیل تعاریف و توصیفات کانت از «فلسفه استعلایی» و تدقیق در عناصر و مقومات اصلی آن تعاریف و نیز توجه به پیوستگی میان آن عناصر به دست می‌آید که اولاً فلسفه استعلایی متضمن نقد اساسی بر عقل محض در دو وجه نظری و عملی آن است. یعنی فلسفه استعلایی، بر خلاف آنچه در بادی امر به نظر می‌رسد، هم معطوف به مباحث نظری یا فلسفه نظری کانت مانند معرفت‌شناسی، مابعدالطبیعه و... است و هم ناظر بر مباحث عملی یا فلسفه عملی کانت از قبیل دین، اخلاق، حقوق و نظایر آن. ثانیاً مبنای شمول این فلسفه بر دو حوزه نظری و عملی، وجود زمینه مشترک میان آن دو یعنی وجود عناصر پیشین به ویژه احکام تألیفی پیشین در آنهاست. ثالثاً مشتمل بر تشکیل نظامی معمارانه مبتنی بر ایده‌ای خاص و بر حسب مفاهیم و اصول پیشین است.

کلید واژه‌ها: کانت، فلسفه استعلایی، نقد عقل محض، عقل نظری، عقل عملی، احکام تألیفی پیشینی.

۱- استادیار دانشگاه شهید مدنی آذربایجان (نویسنده مسئول) kazemkhani@yahoo.com

۲- دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تبریز masoud_omid1345@yahoo.com

۳- دانشیار گروه فلسفه دانشگاه پیام نور jpaykani@yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۱۲/۲۱ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۱۲/۸

۱- مقدمه

تعبیر «فلسفه استعلایی» از جمله مهمترین تعابیری است که به فلسفه فیلسوف آلمانی، ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) اطلاق می‌شود. وی ذیل این عنوان، به شیوه‌ای خاص، مسایل نظری و عملی بسیار متنوعی را در معرفت‌شناسی، مابعدالطبیعه به معنای عام کلمه، فلسفه اخلاق، حقوق، فلسفه دین، زیبایی‌شناسی، فلسفه سیاسی، فلسفه هنر، فلسفه تعلیم و تربیت و نظایر آن مورد بحث و ارزیابی انتقادی قرار داده و در قالب آثار متعددی عرضه نموده است. اما، تعبیر «فلسفه استعلایی»، همانند بسیاری از تعابیر فلسفی رایج و مشهور، به واسطه کثرت استعمال چنان واضح و بدیهی تلقی شده است که محققان و کانت‌پژوهان، دست کم در زبان فارسی، خود را بی‌نیاز از بررسی آن در قالب مقاله و کتابی مستقل بینند و محتوا و حدود و ثغور آن را به طور دقیق مشخص نمایند. بر این اساس، تحلیل و بررسی چنین فلسفه‌ای در قالب مقاله‌ای مستقل، فارغ از شهرت و فراگیری آن و نیز استخراج پاره‌ای از مدلولات آن، با غور در آثار خود کانت، ضروری می‌نماید.

حقیقت آن است که کانت در آثار خود از جمله در دو اثر مهم‌اش یعنی **نقد عقل محض و بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق** تعبیر «فلسفه استعلایی» را بارها بکار برده و تعاریف و توصیفات متعددی از آن به دست داده است. تعدد تعاریف و توصیفات وی از «فلسفه استعلایی» سبب گردیده است پرسشها و ابهاماتی درباره ماهیت و حدود و ثغور آن مطرح شود از جمله اینکه: ۱- آیا می‌توان تعاریف متعدد کانت از فلسفه استعلایی را جمع‌بندی نمود و تعریف واحدی از آن به دست داد؟ ۲- آیا فلسفه استعلایی با توجه به تعاریف وی از آن، صرفاً ناظر و محدود به مباحث صرفاً نظری در باب عقل محض یعنی بخش نظری یا فلسفه نظری کانت است یا دایره دلالت و شمول آن عام‌تر است و ناظر بر مباحث عملی یا فلسفه عملی کانت نیز می‌باشد؟ ۳- در صورت دلالت بر هر دو بخش نظری و عملی، مبنای این دلالت و شمول چیست؟

در مقام پاسخگویی به پرسشهای فوق، فرض ما بر این است که فلسفه استعلایی اولاً از طرف بنیانگذار آن مورد توصیف و تعریف قرار گرفته است. ثانیاً همانند هر نظام فلسفی دیگری از اجزاء و

چستی تعبیر فلسفه استعلایی کانت و شمول آن ۱۴۷

مؤلفه‌هایی تشکیل یافته است که بدون شناخت یکایک آن اجزاء و فهم روابط مفهومی و منطقی میان آنها، درک روح و ساختار و نیز قلمرو آن فلسفه و در نتیجه معرفت به مسایل مطرح شده در چارچوب آن عملاً ممکن نیست. از این رو، در مقاله حاضر می‌کوشیم نخست تعاریف و توصیفات کانت از «فلسفه استعلایی» را ذکر کنیم، سپس به جمع‌بندی و ارزیابی تعریفی واحد و استخراج عناصر تشکیل‌دهنده آن پردازیم و آنگاه به تشریح و تحلیل عناصر مطرح و نیز بیان روابط منطقی میان آنها مبادرت ورزیم تا بتوانیم به تصویری نسبتاً واضح و متمایز از فلسفه استعلایی و چند و چون آن در حوزه نظری و عملی دست یابیم.

شایان ذکر است که مهمترین وجه فارق این پژوهش از پژوهش‌های مشابه این است که در اینجا برای نخستین بار روشن خواهد شد که مفهوم «استعلایی» به طور دقیق در جای جای نظام فلسفی کانت چه جایگاهی دارد و استفاده از آن از سوی کانت در جای جای منظومه فکری او به چه معناست. در واقع در غالب پژوهش‌ها، تعبیر «استعلایی» بدون ایضاح و نیز بدون مشخص کردن جایگاه آن در نظام استعلایی کانت به کار می‌رود. در پایان بحث آشکار خواهد شد که تعبیر مذکور از حد یک صفت و لفظ متمایزکننده فراتر می‌رود و تأثیر خود را بر تک تک عناصر نظام فلسفی کانت، اعم از فلسفه نظری و عملی، می‌گذارد. بر این اساس به روشنی معلوم خواهد شد که کانت بدون وارد ساختن مفهوم استعلایی در جای جای نظام فلسفی خود نمی‌توانست از تأثیرات مخرب لوازم و نتایج **نقد اول** خود در **نقد دوم** اجتناب ورزد.

۲- تعاریف و توصیفات کانت از فلسفه استعلایی

حق آن است که کانت در آثار خود نه تعریفی واحد بلکه چندین تعریف از فلسفه استعلایی به دست داده است که به نظر می‌رسد هر کدام از این تعاریف بعدی از ابعاد آن را مورد تأکید قرار داده و روشن ساخته‌اند. کانت می‌گوید:

۱- «من هر شناختی را که نه چندان به ابره‌ها اشیاء^۱، بلکه به حالتی از شناخت ما از ابره‌ها

۱۴۸ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی / شماره ۱۵، بهار و تابستان ۱۳۹۷

– تا آنجا که این حالت شناخت، به نحو پیشینی^۱ ممکن باشد- می‌پردازد، استعلایی می‌نامم. نظامی از این مفاهیم را باید فلسفه استعلایی نامید.» (کانت، ۱۳۹۴، ۹۴؛ B25)

۲- «... فلسفه استعلایی عبارت است از ایده علمی که نقد عقل محض باید کل نقشه آن را معمارانه طرح بریزد، یعنی باید آن را بر اساس اصول طراحی کند، و همزمان کمال‌یافتگی و قطعیت همه قطعات بر سازنده این عمارت را کاملاً تضمین نمایند. فلسفه استعلایی نظامی از همه اصول عقل محض است.» (همان، ۹۵؛ B27)

۳- «آنچه فلسفه استعلایی را تشکیل می‌دهد، متعلق به نقد عقل محض است، و این نقد، ایده اصلی فلسفه استعلایی است، اما البته خودش هنوز خود این علم [فلسفه استعلایی] نیست؛ زیرا نقد در تحلیل فقط تا آنجا پیش می‌رود که برای ارزیابی کامل شناخت تألیفی پیشینی لازم است.» (همان، ۹۶؛ B28)

۴- «فلسفه استعلایی یک فلسفه عقل محض صرفاً نظوروز^۲ است. زیرا هر آنچه عملی است، تا جایی که محرک‌ها را در خود داشته باشد، به احساساتی مربوط است که به سرچشمه‌های تجربی [حسی] شناخت تعلق دارند.» (همان، ۹۶؛ B29)

۵- «فلسفه استعلایی به مفاهیمی می‌پردازد که باید به نحو پیشینی به ابژه‌های خود مربوط شوند؛ در نتیجه، اعتبار ابژکتیو آن، به نحو پسینی نمی‌تواند اثبات شود.» (همان، ۲۳۲؛ B175)

۶- «فلسفه استعلایی ... موضوعش کنشها و قوانین خاص اندیشه محض، یعنی اندیشه‌ای که شناختش از امور یکسره مستقل از تجربه است.» (kant, 2006, p.46)

۳- استخراج عناصر مشترک تعاریف کانت

1- a priori
2- speculative

چستی تبخیر فلسفه استعلایی کانت و شمول آن ۱۴۹

به نظر می‌رسد، با جمع‌بندی تعاریف فوق و ارایه تعریفی واحد از فلسفه استعلایی می‌توان عناصر اصلی و مشترک آن را استخراج نمود. در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که: فلسفه کانت یک سکه دور و است مرکب از فلسفه انتقادی و استعلایی. یعنی از سویی فلسفه استعلایی عبارت از نظامی از مفاهیم و اصول صرفاً نظورورزانه در باب عقل محض است برای ارزیابی و سنجش کامل شناخت تألیفی پیشینی. و از سوی دیگر فلسفه‌ای انتقادی است به معنای بررسی انتقادی دستگاه شناخت (عقل محض) برای کشف شرایط استعلایی یا عناصر پیشین آن است. از دقت در این تعریف نکاتی چند قابل استخراج و استنباط است از جمله اینکه:

۱- با توجه به نکات فوق در باب فلسفه کانت می‌توان گفت که این فلسفه همانند یک سکه دور و است؛ مرکب از رویه سلبی و ایجابی. رویه سلبی فلسفه کانت مربوط به نقادی عقل محض یا فلسفه انتقادی اوست. این فلسفه عیناً خود فلسفه استعلایی نیست بلکه ملاک یا ابزار ارزیابی عقل را، بر حسب شناخت تألیفی پیشینی، در اختیار ما قرار می‌دهد. (Kant, 1998, B28) گویی کانت با واسازی عقل محض به بنیادی پیشینی می‌رسد که می‌تواند مسیر درست فعالیت و محصولات عقل را نشان دهد. از طریق همین نقادی و فلسفه انتقادی است که به نظر کانت متافیزیک نمی‌تواند از چنین ارزیابی‌ایی سربلند بیرون آید. رویه ایجابی فلسفه کانت مربوط به تشکیل نظامی مبتنی بر ایده‌ای اساسی است که به نحو معمارانه و برحسب مفاهیم پیشین و اصول طراحی شده است. (Ibid, B 28 - 29)

۲- باید توجه داشت که کانت با دو حرکت مستقل به تشکیل دو فلسفه مستقل به نام فلسفه انتقادی و فلسفه استعلایی پرداخته است. بلکه با شروع نقد عقل محض، و به موازات آن، فلسفه استعلایی وی نیز شکل می‌گیرد و معماری می‌شود. همانگونه که شکل گرفتن یک سکه یعنی شکل گرفتن هر دو رویه آن با هم است. به بیان دیگر، فلسفه استعلایی حاصل و فرآورده نقد «عقل محض» صرفاً نظورورزانه است. به این معنی که قوه عقل با نقد و سنجش توانایی خویش در حوزه شناخت، فلسفه استعلایی را تأسیس می‌کند.

۱۵۰ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی / شماره ۱۵، بهار و تابستان ۱۳۹۷

۳- فلسفه استعلایی یک سیستم یا نظام^۱ است. یعنی از اجزای به هم پیوسته‌ای تشکیل یافته است که جنس آن اجزاء، مفاهیم و اصول نظری است. به عبارت دیگر، فلسفه استعلایی علمی مؤلف از قضایای منسجم و سازگار است که به صورت معمارانه^۲ طراحی شده است.

۴- مسأله نهایی فلسفه استعلایی، یافتن پاسخ این پرسش است که: احکام (قضایا یا گزاره‌ها) تألیفی پیشینی چگونه ممکن است؟ به تعبیر دیگر، فلسفه استعلایی کانت در پی پاسخ به این سؤال است که چه توان و امکاناتی در ما وجود دارد که می‌توانیم چنین احکامی را بسازیم. کانت برای پاسخ به این سؤال مجبور می‌شود کل ساختار قوه شناسایی انسان را مورد نقادی قرار دهد.

۵- فلسفه استعلایی کانت نه با شناخت اشیاء یا ابره‌ها به نحو انعکاسی یا بازنمایانه آنگونه که در معرفت‌شناسی‌های رایج مطرح شده بود، سروکار دارد و نه با راه حصول شناخت به معنای روان‌شناختی آن، بلکه وی با شرایط پیشین شناخت اشیاء سر و کار دارد و استعلایی بودن فلسفه کانت دقیقاً به همین معناست. بنابراین، آشنایی با مدلول واقعی واژه «استعلایی»^۳ در نزد کانت و بیان فرق آن با مفهوم مشابه آن یعنی مفهوم «متعالی»^۴ و مفهوم مرتبط با آن دو یعنی واژه «حلولی»^۵ برای شناخت هر چه بهتر و بیشتر فلسفه کانت ضروری می‌نماید.

از آنچه گذشت به دست می‌آید که دست‌کم مفاهیم و اصطلاحاتی مانند: نقد عقل محض، احکام تألیفی پیشینی، عناصر یا شرایط پیشین شناخت و مفاهیم استعلایی و متعالی و حلولی از عناصر و مؤلفه‌های اصلی فلسفه استعلایی هستند که برای فهم مقصود کانت از آن، ایضاح و تحلیل آنها ضرورت دارد.

۴- تحلیل تعبیر «نقد عقل محض»

تعبیر «نقد عقل محض»، در عین حال که عنوان یکی از مهمترین رساله‌هایی است که در باب نظریه معرفت در تاریخ فلسفه غرب توسط کانت به نگارش درآمده است، (Holzhey, 2005, p.95) اما از

1- system
2- architectonic
3- transcendental
4- transcendent
5- immanent

چستی تعبیر فلسفه استعلایی کانت و شمول آن ۱۵۱

سوی دیگر از عناصر و اصطلاحات کلیدی فلسفه اوست که بدون شناخت مدلول واقعی آن، فهم مفاد فلسفه استعلایی ناممکن خواهد بود. از این رو، می‌کوشیم واژه‌های به کار رفته در این تعبیر را مورد بررسی و تحلیل مفهومی قرار دهیم تا معنای دقیق تعبیر **نقد عقل محض** در نزد کانت هر چه بیشتر آشکار گردد.

۴-۱- نقد

«نقد^۱» برگرفته از ریشه یونانی کرینین^۲ به معنای سنجیدن، پژوهیدن و آزمودن است. (لودویگ، ۱۳۸۷، ۲۳ و ۲۴) کانت خود در آثارش خصوصاً در **نقد عقل محض** منظورش از این واژه را به صراحت بیان کرده است. به نظر وی متعلق نقد، قوه عقل است از آن حیث که مستقل از هر تجربه‌ای می‌تواند شناختی به دست آورد. در واقع، کانت تمهید مقدمات می‌کند تا بتواند تصمیم بگیرد که آیا علوم طبیعی و ریاضیات و به ویژه مابعدالطبیعه، به عنوان علمی مستحکم و بامنا ممکن اند یا نه؟ بنابراین، سنجش یا نقد را نباید به معنای سلبی و منفی آن، یعنی نقد کتابها، نظامهای فلسفی و عیب‌جویی از اشخاص فهمید، بلکه باید آن را به معنای سنجش و آزمودن توان قوه عقل در شناخت امور دانست. (Kant, 1998, Bxxxvi) به سخن دیگر، «نقد یعنی پژوهشی درباره منابع، شرایط، قلمرو و محدودیت‌های شناخت (knowledge) آدمی اعم از پیشینی و تجربی است که به شکل‌گیری نظامی جدید از متافیزیک حلولی (immanent) می‌انجامد.» (Smith, 2003, p.56)

۴-۲- عقل

واژه عقل یا خرد^۳ مشتق از لفظ لاتینی «ratio» است که در اصل، معنی آن شمارش و عمل حساب کردن بوده و به تدریج معانی «از حساب سر در آوردن» و «دلیل آوردن» و «قوه استدلال» به خود گرفته است. (فولکیه، ۱۳۶۲، ۷۸. پاورقی)

بحث از ماهیت عقل در طول تاریخ فلسفه همواره رایج و در سیر تاریخی خویش از تحول معنایی

1- Critique

2- krinein

3- reason

۱۵۲ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی / شماره ۱۵، بهار و تابستان ۱۳۹۷

برخوردار بوده است. به طور کلی، می‌توان گفت که تا پیش از فلسفه نقّادی کانت عقل یا فاهمه به مثابه یکی از قوای شناخت و وجه تمایز انسان از حیوان به کار می‌رفته است. اما ظاهراً با فلسفه نقّادی کانت است که واژگونیگی‌ای در این خصوص روی می‌دهد و بین عقل و فاهمه تمایز گذاشته می‌شود و خود واژه عقل معانی مختلفی پیدا می‌کند. (Caygill, 2000, p. 346؛ وال، ۱۳۷۵، ۵۱۰ و ۵۱۱) با این توضیح که کانت در امر شناسایی، ذهن را صاحب سه قوه حسّاسیت^۱، فاهمه^۲ و عقل^۳ می‌داند و معتقد است که:

«تمام شناخت ما از حواس آغاز می‌شود، از آنجا به فاهمه می‌رود و به عقل منتهی می‌شود. فراتر از عقل چیزی در ما پیدا نمی‌شود تا ماده شهود^۴ را به کار گیرد و تحت عالی‌ترین وحدت تفکر جا دهد.» (کانت، ۱۳۹۴، ۳۵۹؛ B355)

به نظر کانت، کار حسّاسیت فراهم آوردن محسوسات است و وظیفه فاهمه به هم پیوستن آن محسوسات و ساختن حکمی از آنها و شناسایی حاصل‌همکاری و مشارکت توأمان این دو قوه حسّاسیت و فاهمه می‌باشد. اما عقل در نزد کانت داستانی دیگر دارد. عقل، نزد کانت معانی متعدّدی دارد و بی‌توجهی به این مسأله می‌تواند موجب برداشتهای غلط یا مبهم از فلسفه کانت شود. مثلاً کمپ اسمیت معتقد است که واژه عقل در کتاب **نقد عقل محض** به سه معنی متفاوت به کار رفته است. (Smith, 2003, p. 2) ولی با توجه به اینکه کانت بارها عقل و فاهمه را به یک معنا به کار می‌برد، به گونه‌ای که ذهن را واجد دو قوه حسّاسیت و خودانگیختگی^۵ می‌داند، در نتیجه می‌توان گفت که عقل در نزد کانت لاقلاً به دو معنای عام و خاص به کار می‌رود:

۴-۲-۱- عقل به معنای عام

-
- 1- aesthetic
 - 2- understanding
 - 3- reason
 - 4- intuition
 - 5- spontaneity

چستی تعبیر فلسفه استعلایی کانت و شمول آن ۱۵۳

عقل در معنای عام و وسیع خود در نزد کانت به ویژه به هنگام اطلاقش به کل مطالب کتاب **نقد عقل محض** شامل قوه حس، فاهمه و عقل به معنای خاص، که در مقابل حس و فاهمه قرار می‌گیرد، است. در واقع، عقل در معنای عام خود، مرادف با دستگاه شناخت آدمی است. به عبارت دیگر، به نظر کانت، آدمی واجد قوه‌ای به نام عقل محض است که او را از حیوان متمایز می‌سازد. این عقل یا دستگاه شناخت، دو جنبه یا کارکرد نظری^۱ و عملی^۲ دارد. به تعبیر دیگر، این عقل می‌تواند به دو شکل خودش را نمایان سازد و یا به بیانی دیگر، عقل به دو طریق با عینی که بدان تعلق می‌گیرد ربط پیدا می‌کند: یا صرفاً به آن عین و مفهوم آن تعین و نظم می‌بخشد؛ یا به آن واقعیت می‌دهد. کانت اولی را عقل نظری و دومی را عقل عملی می‌نامد. بنابراین، وقتی که کانت از عقل نظری و عملی سخن می‌گوید ابتدا منظورش اثبات دو عقل به موازات یکدیگر نیست، بلکه به نظر وی عقل یکی بیش نیست. یعنی عقل عملی و عقل نظری دو کارکرد یک قوه‌اند و چون این دو عقل دو ساحت عقل واحدند، در نتیجه بین آنها نه تنها تعارضی وجود ندارد بلکه اگر هر یک از آنها در مسیر صحیح خویش به کار گرفته شوند مکمل یکدیگراند. تنها فرق آن دو در این است که عقل نظری به کار شناخت نظری می‌آید ولی عقل عملی برای مقاصد عملی (اخلاقی) کاربرد دارد. به تعبیر شفاف‌تر، عقل نظری هست را اثبات می‌کند و عقل عملی باید را. (Kant, 1996, pp.47, 143, 148)

۴-۲-۲- عقل به معنای خاص

عقل در معنی محدود و دقیق کلمه، که از فاهمه و به طریق اولی از حس متمایز است، عبارت است از قوه استنتاج با واسطه یا استنتاج قیاسی^۳. یعنی نتیجه قیاس به وسیله صغری، که یکی از شرایط قیاس است، از کبری استخراج می‌شود. به طور مثال، هر انسانی فانی است؛ هر دانشمندی انسان است؛ پس، هر دانشمندی فانی است. نتیجه از کبری به واسطه یا به شرط صغری لازم می‌آید. کانت سه قسم استنتاج قیاسی حملی، شرطی و انفصالی را از هم متمایز می‌سازد و از طریق این قیاسها به ایده‌ها یا تصورات عقلی

1- speculative

2- practical

3- mediate inference

۱۵۴ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی / شماره ۱۵، بهار و تابستان ۱۳۹۷

دست می‌یابد که عبارتند از تصور مربوط به نفس، جهان و خدا. به نظر کانت این «تصورات، همانگونه لازمه طبیعت عقلند که مقولات لازمه طبیعت فاهمه» (کانت، ۱۳۶۷، بند چهارم). عقل در این معنی، به قوه‌ای دلالت می‌کند که از ادعاهای معرفتی علوم متعارف موجود یعنی علوم تجربی یا طبیعی اظهار ناخرسندی می‌کند و برای رسیدن به امور مطلق و نامشروط و کامل از طریق وجوه سه‌گانه قیاس سوق پیدا می‌کند و قیاس را سکوی پرش خود به سوی عرصه غیرمجاز و ناشناختی عالم نومن^۱ قرار می‌دهد. یعنی می‌خواهد از این طریق به معرفت تام و نامشروطی دست یابد که هرگز در قلمرو علوم تجربی یافت نمی‌شود. (Smith, 2003, p.2) هر چند در حصول چنین معرفت و شناختی ناکام می‌ماند و گرفتار مغالطه، تعارض و توهم می‌شود. البته این سخن بدان معنا نیست که قوه عقل به این معنی، هیچ‌گونه فایده‌ای ندارد؛ بلکه به نظر کانت فایده قوه عقل به معنای خاص، در مدیریت داخلی ذهن و وحدت و تمامیت بخشیدن به احکام صادره از جانب فاهمه آشکار می‌شود. او این نحوه استفاده از عقل را استفاده «نظام‌بخش^۲» می‌خواند و آن را در مقابل استفاده «قوم‌بخش^۳» از آن قرار می‌دهد که استفاده‌ای منفی و بی‌نتیجه است. (Kant, 1998, B671, 672) در واقع، عقل در فایده قوم‌بخشی خود، عقلی است که می‌کوشد از طریق سه نوع قیاس به استدلال پردازد تا به سه مسأله اصلی مابعدالطبیعه یعنی جاودانگی نفس، جهان و خدا شناخت پیدا کند که به نتیجه مثبتی نمی‌رسد.

۴-۳- محض

واژه «محض یا ناب»، به ترتیب معادل عربی و فارسی واژه آلمانی «reinen» و واژه انگلیسی «pure» است. این واژه که در فلسفه کانت معنای خاص و نقش اساسی دارد، معمولاً در مقابل واژه انگلیسی «empirical» به کار می‌رود و مُشعر بر شناخت پیشینی است؛ به معنی آنچه تجربه در آن مداخلیتی ندارد. کانت در تعریف واژه محض می‌گوید:

1- noumenon
2- regulative
3- constitutive

چستی تعبیر فلسفه استعلایی کانت و شمول آن ۱۵۵

«من همه بازنمایی‌هایی^۱ را که در آنها چیزی را که متعلق به احساس باشد، پیدا نشود،

محض (به معنای استعلایی کلمه) می‌نامم.» (همان، ۱۰۲؛ B35)

و در تعریف شناخت محض می‌نویسد:

«شناختی محض نامیده می‌شود که با چیزی بیگانه با خود نباشد. چنین شناخت مطلقاً

محض، شناختی است که اساساً هیچ تجربه یا ادراک حسی‌ای با آن ممزوج نشود و این

نوع شناخت صرفاً به طور پیشینی ممکن است.» (Kant, 1998, B34-35)

کمپ اسمیت در شرح این واژه می‌گوید:

این واژه دارای معنای سلبی و ایجابی است. در معنای سلبی بر شناختی که مستقل از

تجربه است دلالت می‌کند و در معنای ایجابی بر شناختی دلالت دارد که از خود عقل

نشأت یافته باشد و متصف به دو صفت کلیت و ضرورت باشد. (Smith, 2003, pp.1-2)

بنابراین، هنگامی که عباراتی مانند شهود محض حساسیت (زمان و مکان) و مفاهیم محض فاهمه (مقولات دوازده گانه) و معانی محض عقل (جهان، نفس و خدا) را به کار می‌بریم، همین معنی منظور نظر است.

از آنچه گذشت، نتیجه می‌شود که مدلول دقیق تعبیر «نقد عقل محض» عبارت است از سنجش و ارزیابی قوه شناخت آدمی تحت عنوان «عقل محض» توسط خود عقل بدون یاری گرفتن از تجربه که دو جنبه یا کارکرد نظری و عملی دارد. به عبارت دیگر، کالبدشکافی دستگاه شناخت انسانی (عقل محض) از آن حیث که مستقل از حس و تجربه از چه عناصری برخوردار است و چه معلوماتی را می‌تواند کسب کند. یا به تعبیر خود کانت:

1- representations

«می‌توان قوه شناخت به وسیله اصول پیشین را عقل محض، و پژوهش در باب امکان و محدوده‌های آن را به طور کلی نقد عقل محض نامید.» (کانت، ۱۳۹۲، ۵۵)

۵- احکام تألیفی پیشینی و چگونگی امکان آن

همانگونه که گذشت، یکی از مؤلفه‌های اصلی فلسفه استعلایی ماهیت احکام تألیفی پیشینی و چگونگی امکان آنهاست. به نظر کانت، این پرسش، مسأله اصلی عقل محض و به تبع آن مقوم فلسفه استعلایی است. (Kant, 1998b, B19) به نحوی که «برجاماندن مابعدالطبیعه [و حتی علوم] یا فروریختن آنها، و بالتیجه موجودیت آنها یکسره در گرو حل این مسأله است.» (کانت، ۱۳۶۷، ۱۱۲) کانت در این باب دو پرسش اصلی دارد: احکام تألیفی پیشینی چگونه احکامی هستند؟ و چگونه امکان پذیرند؟

کانت در پاسخ به پرسش نخست، دست به ابداع می‌زند و میان دو نوع حکم تحلیلی^۱ و تألیفی^۲ تمایز قایل می‌شود. (یوئینگ، ۱۳۸۸، ۳۸) صدق این نوع احکام یا از طریق تجربه به دست می‌آید (پسینی = a posteriori) یا مقدم بر تجربه (پیشینی). بنابراین، منطقاً با چهار قسم احکام سروکار خواهیم داشت: ۱- احکام تحلیلی پیشینی ۲- احکام تحلیلی پسینی ۳- احکام تألیفی پیشینی ۴- احکام تألیفی پسینی.

از میان احکام مذکور، تمام بحث کانت بر سر احکامی است که هم تألیفی باشد و هم پیشینی. یعنی احکامی که در آنها محمول چیزی به موضوع نسبت می‌دهد که قبلاً در مفهوم موضوع حکم مندرج نیست و با وجود این، آنچه به موضوع حمل می‌شود بالضروره صادق است؛ یعنی حکم هم ضروری^۳ است و هم کلی^۴. مانند این حکم که «هر آنچه حادث می‌شود علتی دارد.» زیرا محمول که «علت داشتن» باشد در مفهوم «هر آنچه حادث می‌شود» مندرج نیست ولی در عین حال پیشینی است، زیرا متصف به صفت ضرورت و کلیت است که از علایم و نشانه‌های احکام پیشینی‌اند. (کاپلستون، ۱۳۸۰، ۲۳۶/۶ و

1- analytic
2- synthetic
3- necessary
4- universal

چستی تعبیر فلسفه استعلایی کانت و شمول آن ۱۵۷

(Kant, 1998, B11-14؛ ۲۳۷) نتیجه چنین باوری همان می‌شود که کانت در اصل مشهورش بیان

می‌کند:

«هر چند شناخت ما کلاً با تجربه آغاز می‌شود، اما این بدان معنا نیست که شناخت ما

کلاً از تجربه برآمده باشد.» (کانت، ۱۳۹۴، ۷۹؛ B1)

کانت برای یافتن پاسخ پرسش دوم یعنی چگونگی امکان احکام تألیفی پیشینی، از دو روش کاملاً متفاوت بهره جسته است. آن دو روش عبارتند از: الف) روش تألیفی (پیشرفتی) و ب) روش تحلیلی (بازگشتی). در روش تألیفی بی‌آنکه چیزی از قبل مفروض گرفته شود، در خود منبع عقل غور می‌شود و از دل آن، عناصر پیشینی و قوانین استفاده محض از آنها بر حسب اصول معین درمی‌آید و بدین ترتیب، سرّ امکان احکام تألیفی پیشینی کشف می‌گردد. کانت مدّعی است که با به کارگیری این روش، در دو بخش حسیّات استعلایی و منطق استعلایی **نقد عقل محض** توانسته است عناصر پیشین شناخت یعنی عقل محض نظری را کشف نماید و سرّ امکان احکام تألیفی پیشینی در این بخش را بیان کند.

اما وی بر خلاف روش تألیفی، در روش تحلیلی از روش بازگشتی استفاده می‌کند. بدین معنی که وی از آغاز وجود چنین احکامی را مسلم می‌انگارد، آنگاه در صدد کشف سرّ امکان این گونه شناخت‌های تألیفی برمی‌آید. به اعتقاد کانت، در دو حوزه از شناسایی یعنی ریاضیات و طبیعیات محض، شاهد وجود احکام تألیفی پیشینی هستیم. اینجاست که کانت می‌پرسد که باید تحقیق کرد و دید که شرط امکان این گونه احکام در این دو حوزه چیست؟ و پس از شناسایی این شرط می‌توان پرسید که آیا مابعدالطبیعه قادر به تأمین این شرط هست یا نه؟ کانت در **تمهیدات** روش اخیر را در پیش گرفته است. (کانت، ۱۳۶۷، ۱۰۹، ۹۳، ۱۲ و ۱۱۲)

۶- عناصر پیشینی یا استعلایی عقل محض

به نظر کانت عقل نظری و عقل عملی، به عنوان دو وجه یا کارکرد عقل محض، واجد عناصری پیشین یا استعلایی هستند که در کار شناخت مداخله می‌کنند و قضایای تألیفی پیشینی را در دو حوزه نظری و

۶-۱- عناصر پیشینی عقل نظری

به نظر کانت، شناخت حاصل همکاری و مشارکت دو قوه حس و فاهمه است. به عقیده وی، هر یک از این قوای شناسایی انسان واجد عناصر (صور یا شرایط) ثابت و پیشین هستند که به نحو مقدم بر تجربه، آنها را در شناخت اعمال می‌کنند. به تعبیر دیگر، شناخت ما دارای ماده و صورتی است که ماده آن همان تجربه حسی^۱ است، اما صورت آن همان شهود زمان^۲ و مکان^۳ است. به بیان دیگر، کانت، زمان و مکان را صور هر گونه شهود حسی معرفی می‌کند. یعنی اینکه شناخت ما در مقام احساس، حس صرف نیست بلکه صورتی دارد که تمامی احساسات ما را قالب‌بندی می‌کنند؛ با این تفاوت که مکان شرط لازم همه شهودها و احساسات بیرونی است در حالی که زمان شرط لازم همه شهودها یا احساسات اعم از بیرونی و درونی است. در واقع، زمان و مکان به عنوان دو قالب ماتقدم ذهنی، شرط لازم و کافی احکام تألیفی و پیشینی‌اند که احکام ریاضیات مصداق بارز آن هستند. (Kant, 1998, B34,42,50,56)

به نظر کانت، قوه فاهمه نیز همانند قوه حس یا حساسیت واجد عناصر یا مفاهیم پیش از تجربه است که تصورات حاصل از پدیدارهای جزئی را بهم پیوند می‌زند و میان آنها یک اتحاد ضروری ایجاد می‌کند و از آنها یک حکم کلی می‌سازد. (Ibid, B94) وی، این عناصر پیشین فاهمه را «مفاهیم پیشین» یا «مقولات»^۴ می‌نامد که عبارتند از: وحدت، کثرت، تمامیت، ایجاب، سلب، عدول (یا حصر)، جوهر، علت، مشارکت، امکان، وجود، وجوب (یا ضرورت). (Ibid, B91-106) بنا به رأی کانت، صدور احکام بدون این مفاهیم پیشینی ممکن نیست. مثلاً وقتی که حکم صادر می‌کنیم که «همه الف‌ها، ب هستند.» در واقع، همه مصادیق «الف» را مفهوماً در زیر چتر «ب» وحدت می‌بخشیم. کانت در این مورد معتقد است چنانچه مقوله «وحدت» در کار نبود، نمی‌توانستیم چنین حکمی را صادر کنیم. بنابراین، این مقولات شرط پیشین صدور هر گونه حکمی است.

1- sense experience

2- time

3- space

4- categories

چستی تعبیر فلسفه استعلایی کانت و شمول آن ۱۵۹

بنابراین، کانت هر چند میان حس و فاهمه تفاوت قایل می‌شود و آن دو را به یکدیگر، غیر قابل تحویل می‌داند، اما به نظر وی، شناخت حقیقی و معتبر محصول اعمال قوه حساسیت و قوه فاهمه است. طوری که هر یک از آن دو بدون آن دیگری ناتمام و ناقص‌اند. به تعبیر خود کانت:

«بدون حساسیت، هیچ ابژه‌ای نمی‌تواند به ما داده شود، و بدون فاهمه نمی‌توان به هیچ

چیزی اندیشید.» (Ibid, B75)

همچنین، بنا به رأی کانت، مفاهیم پیشین یا مقولات فاهمه را جز بر آنچه در زمان و مکان به ما داده می‌شود نمی‌توان اطلاق کرد؛ یعنی مقولات فاهمه را نمی‌توان به نحو متعالی به کار بست. اما قوه عقل گاهی بلندپروازی می‌کند و پای از حدّ خود فراتر می‌نهد و صور پیشین شناخت را نه فقط بر پدیدار (فنون) بلکه بر ذات معقول (نومن) نیز اطلاق می‌کند و در نتیجه دچار «مغالطه^۱»، «تعارض یا جدل^۲» و «توهّم^۳» می‌شود. از این رو، سزاست که آدمی باید دائماً از خود در برابر وسوسه‌های قوه عقل مراقبت کند.

حاصل آنکه، کانت با «بررسی استعلایی» حس از یک طرف و فاهمه از طرف دیگر خواسته است که به عناصر و شرایط ماتقدمی دست یابد که منشأ کلیت و ضرورت احکام تألیفی پیشینی هستند و کلیت و ضرورت آنها را تبیین و توجیه می‌کنند.

۶-۲- عناصر پیشینی عقل عملی

به اعتقاد کانت، عقل عملی یا اراده محض همانند عقل نظری واجد عناصر و شرایطی پیشینی است که احکام تألیفی پیشینی را در این حوزه ممکن می‌سازد. کار اصلی کانت در عقل عملی یافتن آن عناصر پیشینی و تفکیک‌شان از امور تجربی است و هدفش از کشف عناصر پیشینی در اخلاق این است که می‌خواهد به اصولی دست یابد که از اوضاع و احوال تجربی و اقتضائات عالم خارجی متأثر نباشد و

1- paralogism

2- antinomy

3- illusion

۱۶۰ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی / شماره ۱۵، بهار و تابستان ۱۳۹۷

مستقل از آنها مبنای احکام و رفتار اخلاقی قرار گیرد. به سخن دیگر، هدف عقل عملی نه تعیین متعلق‌های شناخت که تعیین متعلق‌های اراده است. در واقع، کانت می‌خواهد به این پرسش پاسخ دهد که آیا متعلق ضروری در اراده وجود دارد که دارای اعتبار کلی و همگانی آنها قابل چون و چرا نباشد. مثلاً به نظر وی تأکید و ضرورتی که با لفظ «باید» در قضایای اخلاقی مانند «انسان باید به قول خود وفا کند» بیان می‌شود، مأخوذ از تجربه نیست. یعنی اگر بنا به فرض هیچ کس به قول خود وفا نکند و یا تمام مردم و یا فقط تعدادی از آنها به قول خود وفا کنند، این قضیه اخلاقی که «انسان باید به قول خود وفا کند» به طور مطلق معتبر است. بنابراین، صورت تأکیدی آن ناشی از تجربه نیست، بلکه صورت یا مقوله پیشینی حاکم بر این قبیل قضایا در عقل عملی است که با بررسی انتقادی آن می‌توان به عناصر پیشینی یا مقولات عقل عملی دست یافت.

شایان ذکر است که کانت در متون فلسفی خود در باب عقل عملی و اخلاق، عناصر پیشینی را، به غیر از مقولات اختیار، به صورت دسته‌بندی شده و تحت عنوان خاصی عرضه نکرده است. وی این کار را در قالب طرح مفاهیم بنیادین اخلاقی ارایه نموده است و در ضمن آنها به پیشینی بودن و نیز به روابط منطقی این مفاهیم با یکدیگر تصریح کرده است. برخی از محققان با توجه به اهمیت این مسأله به طرح کلی چنین عناصری پرداخته‌اند. (صانعی، ۱۳۷۷، ۱۳۵؛ هوفه، ۱۳۹۲، ۱۰۵-۵۹) کانت معتقد است که این عناصر پیشینی دخیل در احکام اخلاقی حقیقتاً توسط مردم معمولی به عنوان معیاری برای تصمیم‌گیری بکار گرفته می‌شوند، هر چند افراد عادی این عناصر و اصول را به صورت انتزاعی و کلی در نمی‌یابند. کاری را که کانت می‌خواهد در مابعدالطبیعه اخلاق انجام دهد صورتبندی این اصول پیشین است. وی این مفاهیم و اصول را از طریق تحلیل احکام اخلاقی متعارف کشف و استخراج می‌کند. (کانت، ۱۳۶۹، ۳۰؛ Paton, 1953, pp.24,25) مفاهیمی مانند خیر مطلق، تکلیف، امر مطلق، غایت، اختیار، خیر اعلی، فضیلت و اصول عقل عملی (اختیار، خلود نفس و هستی خدا) همان عناصر پیشینی یا مقولات عقل عملی است. (صانعی، ۱۳۷۷، ۱۳۵؛ Paton, 1953, 22,23)

۶-۳- مفاهیم استعلایی، متعالی و حلولی

چستی تعبیر فلسفه استعلایی کانت و شمول آن ۱۶۱

مفهوم «استعلایی» از کلیدی ترین مفاهیم فلسفه کانت است که بدون فهم معنای خاصی که کانت از آن در نظر دارد و نیز فهم معنای دو مفهوم مرتبط با آن یعنی مفاهیم «متعالی» و «حلولی» فهم فلسفه استعلایی وی به درستی میسور نیست.

واژه «transcendental» صفت مأخوذ از لفظ «transcendent» و خود واژه «transcendent» مشتق از لفظ لاتینی «transcendere» به معنی «برگذاشتن از مرز»، «فرا تر بودن از»، «بالا رفتن از چیزی» است. این دو واژه در ادوار مختلف تاریخ فلسفه کاربردهای مختلف و متنوعی از قبیل کاربردهای الهیاتی و مابعدالطبیعی، اخلاقی، معرفت شناسی داشته است و کمابیش به معنای یکسانی به کار می رفتند و این کانت بود که برای نخستین بار میان آن دو تمایز قایل شد و هر دو را در فلسفه خویش به کار برد. (Runes, 1942, p.319) بنا بر این، این دو واژه نباید در نزد کانت با یکدیگر مشتبه گردد. در تعریف این دو اصطلاح باید گفت که واژه «متعالی» یعنی فراسوی قلمرو تجربه؛ و واژه «استعلایی» یعنی عاملی در تجربه که بدون آن حصول تجربه امکان پذیر نیست. (کورنر، ۱۳۶۷، ۵۶) به عبارت دیگر، واژه «استعلایی» صفت برای صور یا مقولات و یا اصولی که ذاتی شناخت هستند، می باشد مادامی که در محدوده تجربه به کار گرفته شوند. ولی «متعالی» دلالت بر چیزی دارد که متعلق ممکن تجربه نیست، یعنی مربوط به کاربرد و اطلاق صور یا مقولات بر اموری است که تجربی نیستند. از این رو، از نظر کانت شناخت متعالی بر خلاف شناخت استعلایی، غیر ممکن است. (یوئینگ، ۱۳۸۸، ۴۶)

واژه ای که درست در نقطه مقابل واژه «متعالی» قرار می گیرد، واژه «درون ماندگار/ در خودماننده/ حلولی»^۱ است که معطوف به چهارچوب استعلایی شناخت و رعایت آن است. یعنی هرگاه عقل حد مشروع خود (در تعیین عناصر استعلایی و کاربرد انحصاری آنها در مورد تجربه) را شناخت و از آن تجاوز نکرد، کاربردش حلولی است؛ ولی چنانچه از این حد فراتر رود کاربردش متعالی می شود. به تعبیر خود کانت:

«ما اصول بنیادینی را که اطلاق آنها کاملاً در چهارچوب تجربه ممکن قرار دارد، اصول

۱۶۲ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی / شماره ۱۵، بهار و تابستان ۱۳۹۷

بنیادین درون ماندگار خواهیم نامید، اما اصول بنیادینی را که می‌خواهند از این حدود خارج شوند اصول بنیادین متعالی خواهیم نامید. (Kant, 1998, B351, 353)

بدین معنا که حد و کاربرد مشروع عقل در استفاده نظری از آن، محدوده تجربه است. هرگاه از محدوده تجربه فراتر رود متعالی می‌شود. اما برعکس، کاربرد مشروع عقل در استفاده عملی از آن، این است که عقل از قید هرگونه تجربه آزاد باشد (کاربرد حلولی و مشروع) ولی اگر به هر نحو مقید و پابست تجربه باشد، کاربردش متعالی و در نتیجه نامشروع خواهد بود. (کانت، ۱۳۸۴، ۲۹، پاورقی)

۷- ایدئالیسم استعلایی و انتقادی و نسبت آن دو با فلسفه استعلایی

کانت نظام فلسفی خود را علاوه بر «فلسفه استعلایی» با نامهایی چون «ایدئالیسم استعلایی» و «ایدئالیسم انتقادی» نیز خوانده است، به طور طبیعی سؤالاتی از این دست پیش می‌آید که اولاً مراد کانت از ایدئالیسم استعلایی و انتقادی چیست؟ ثانیاً مهمترین وجه تمایزشان با دیگر وجوه ایدئالیسم کدام است؟ ثالثاً آن دو چه نسبتی با فلسفه استعلایی دارند؟

در پاسخ به سؤالات فوق باید گفت که دو نحله فلسفی مشهور پیش از کانت یعنی عقل‌گرایی^۱ و تجربه‌گرایی^۲، در عین حال که با یکدیگر اختلافات بنیادی داشتند اما جهان خارج از ذهن را قبل از تحقق معرفت، امری متحقق می‌دانستند و هر دو قایل به جدایی ذهن از عالم خارج بودند. از این رو، هر دو مکتب با مشکل مطابقت ذهن با عالم خارج دست به گریبان بودند. یعنی با این سؤال مواجه بودند که آدمی به چه مجوزی می‌تواند مدرکات خود را حاکی از عالم واقع بداند؟ در پاسخ به این پرسش، تجربه‌گرایان اولویت را به عالم خارج دادند و منشأ شناخت را حس و تجربه معرفی کردند و در نتیجه، شناسایی را حاصل مطابقت ذهن با عالم خارج دانستند. در مقابل، عقل‌گرایان به اولویت عقل قایل شدند و عقل را وسیله شناخت آدمی معرفی و در نتیجه شناخت را مطابقت عالم خارج با ذهن تعریف کردند. کانت در این میان دست به عمل تألیفی زد و معرفت و شناسایی را محصول مشترک ذهن و نفس الامر

1- rationalism

2- empiricism

چستی تعبیر فلسفه استعلایی کانت و شمول آن ۱۶۳

اشیاء دانست، یعنی به نظر وی، ذهن آنچه را به صورت تأثرات و انطباعات حسی دریافت می‌کند «ماده» شناسایی قرار می‌دهد و بر آن «ماده» از جانب خود و به اقتضای ساختار معرفتی خود، «صورتی» می‌پوشاند که همان معانی و مفاهیم کلی و ضروری است. (هارتناک، ۱۳۷۶، ص ۱۰) به تعبیر دیگر، کانت معتقد است که شناخت ما عناصر ثابت و مستقلی از عناصر حسی دارد که به نحو مقدم بر تجربه آنها را در شناخت اعمال می‌کند. بدین معنا که کانت در عقل نظری و عملی به دنبال یافتن آن عناصر پیشینی و تطبیق آنها بر امور تجربی است. کانت این عناصر پیشین شناخت را عناصر یا شرایط استعلایی شناخت می‌نامد و این نحوه حل مسأله شناخت را روش استعلایی نام می‌دهد و نظام فلسفی را هم که بر این اساس بوجود می‌آورد، «ایدئالیسم استعلایی» یا «ایدئالیسم انتقادی» می‌نامد تا با آشکال گوناگون ایدئالیسم از جمله ایدئالیسم تجربی^۱ دکارت و ایدئالیسم «عرفانی»^۲ و «تخیلی»^۳ بارکلی (۱۶۸۵-۱۷۵۳) مشتبه نشود. (کانت، ۱۳۶۷، ۱۳۱ و ۱۳۲)

گفتنی است که کانت ایدئالیسم را ابتداء به دو قسم صوری و مادی تقسیم می‌کند و خود ایدئالیسم مادی را به دو قسم ظنی^۴ و جزمی^۵ تقسیم می‌کند. بنا به اولی (ظنی) که منسوب به دکارت است، وجود اشیا مکانی، یا مشکوک و یا غیر قابل اثبات است و فقط یک قضیه تجربی قطعی واحد وجود دارد و آن قضیه این است که «**من هستم**» و بنا به دومی (جزمی) که منسوب به بارکلی است، اصولاً وجود مکان و در نتیجه وجود اشیا مکانی غیر ممکن است و به این دلیل اشیا در مکان صرفاً تخیلات محض اند. (Kant, 1998, B59,274) کانت هر دو قسم ایدئالیسم مادی را تحت عنوان ایدئالیسم‌های تجربی مورد مخالفت قرار می‌دهد و در مقابل، ایدئالیسم خود را ابتداء «ایدئالیسم استعلایی» و سپس «ایدئالیسم انتقادی» می‌نامد. بر این اساس، وی معتقد است که اولاً مانند رئالیستها همه متعلقات شناسایی را واقعی نمی‌داند و ثانیاً مانند ایدئالیستها همه متعلقات شناسایی را حاصل کار ذهن آدمی نمی‌داند و در این

1- empirical idealism

2- mystical

3- visionary

4- problematic

5- dogmatic

۱۶۴ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی / شماره ۱۵، بهار و تابستان ۱۳۹۷

خصوص به «نقادی» می‌پردازد تا امور ذهنی را از امور خارجی در امر شناسایی جدا سازد. (حداد عادل، ۱۳۹۲، صص ۶۰ و ۶۱؛ Caygill, 2000, p.239)

افزون بر این، نظام فلسفی کانت به گونه‌ای است که علاوه بر عنوان ایدئالیسم استعلایی، درخور عنوان رئالیسم تجربی نیز هست و به نظر پیتون (۱۸۸۷-۱۹۶۹) این دو جنبه از آموزه کانت طوری با یکدیگر ارتباط درونی و ناگسستگی دارد که درک یکی بدون آن دیگری ممکن نیست. (Paton, 1936, p.426) منظور از رئالیسم تجربی این است که می‌توان به وجود اشیای مادی علم بی‌واسطه پیدا کرد و آنها را موضوع احکام عملی حقیقی قرار داد. اما همین رئالیسم تجربی می‌تواند ایدئالیسم استعلایی نیز باشد یعنی می‌توان گفت که اشیای مادی گرچه مسلماً وجود دارند ولی صرفاً نمود و پدیدارند. (یوئینگ، ۱۳۸۸، ۲۱۸)

حاصل آنکه مراد کانت از ایدئالیسم استعلایی، آن است که «منشأ علم، تجربه است ولی همین تجربه مبتنی بر اصول ماتقدم است.» (مجتهدی، ۱۳۹۳، ۶۶) مهمترین وجه امتیاز ایدئالیسم کانت با دیگر صور ایدئالیسم آن است که به نظر وی سهم فاعل شناسایی نه در ماده که صرفاً در صورت شناسایی است و هیچ نوع شناسایی بدون دربرداشتن ماده خارجی و بدون ارجاع به عالم خارج معتبر نیست. به این معنا که گرچه شناسایی آدمی تابع صور پیشین دستگاه شناسایی آدمی است، ابدأ وجود شیء خارجی، که خود کانت آن را «نومن» می‌نامد، انکار نمی‌شود. (حداد عادل، ۱۳۹۲، ۶۰)

پس از بیان مقصود کانت از ایدئالیسم استعلایی و ایدئالیسم انتقادی می‌توان در باب نسبت آن دو با فلسفه استعلایی داوری کرد. ایدئالیسم استعلایی و انتقادی محصول فلسفه استعلایی است. بدین معنا که وقتی تحت عنوان «فلسفه استعلایی» عقل محض را مورد نقادی قرار می‌دهیم و عناصر ذهنی و خارجی شناسایی را از یکدیگر تفکیک می‌کنیم و همه متعلقات شناسایی را به نوعی تحت دخالت ذهن قرار می‌دهیم (ولی نه آنکه صرفاً حاصل ذهن آدمی قلمداد کنیم)، فلسفه‌ای که بر این مبنا تأسیس می‌شود نام ایدئالیسم به خود می‌گیرد. افزون بر این، چون سهم فاعل شناسایی یا ذهن در امر شناسایی به نوع خاصی یعنی صوری و به مثابه شرایط شناسایی مدنظر قرار می‌گیرد، این نوع ایدئالیسم متصف به صفت

چستی تعبیر فلسفه استعلایی کانت و شمول آن ۱۶۵

«استعلایی» می‌شود و بدین طریق از دیگر صور ایدئالیسم متمایز می‌شود. همچنین این نوع ایدئالیسم چون نه بر حسب جزمیت در شناخت بلکه در اثر نقادای شناخت نضح می‌یابد، متصف به صفت «انتقادی» می‌شود.

ناگفته نماند که به دنبال انتشار آثار نقادانه کانت خصوصاً اثر دوران‌ساز او یعنی **تقد عقل محض**، توجه فیلسوفان و نویسندگان بدانها معطوف و پژوهش در باب اندیشه‌های کانت از زمان حیاتش آغاز گشت. اما بدیع بودن نظام فلسفی کانت و نیز سبک نگارش غامض و پیچیده او و همچنین استفاده از اصطلاحات فنی فلسفی در معانی غیرمتداول آنها مجموعاً سبب گردید اخلاف وی از زوایا و ابعاد گوناگونی، فلسفه استعلایی یا انتقادی و به تعبیر دیگر، رئالیسم تجربی و ایدئالیسم استعلایی او را مورد تحلیل و سنجش قرار دهند و کتابهای فراوانی برای معرفی و شرح آن بنگارند و تفسیرهای گوناگونی از جمله تفسیرهای **ایدئالیستی** (اعم از قدیم و جدید)، **تحلیلی**، **روانشناختی** و **اگزستانسیالیستی** از ایدئالیسم استعلایی ارائه دهند که برای جلوگیری از انحراف از مسأله اصلی بحث و تطویل کلام از توضیح آنها اجتناب می‌ورزیم و به مقال و مجالی دیگر وامی‌گذاریم.

۸- نتایج مقاله

بخشی از نتایجی که از این نوشتار به دست می‌آید از این قبیل است:

نخست، تعیین چستی فلسفه استعلایی در نزد کانت یکی از پرسش‌های نخستین و اساسی برای فهم فلسفه کانت است. اما این کار بدون تعیین دقیق عناصر اساسی و مقومات آن ممکن نیست. و این مقصود اخیر نیز بدون اتخاذ شیوه‌ای خاص در فهم آن میسر نخواهد بود. بر این اساس، در این مقاله با ارائه شیوه توصیفی-تحلیلی، یعنی با اتخاذ شیوه تعریفی یا توصیفی از یک سو و آنگاه شیوه تحلیلی از سوی دیگر، به تعیین عناصر فلسفه استعلایی پرداخته شده است. از ثمرات چنین شیوه‌ای حصول این نکته است که کانت در تعاریف و توصیفاتی که در متون فلسفی خود از فلسفه استعلایی به دست می‌دهد غالباً بر مفهوم کلیدی نقادی عقل محض، که ماهیتی معرفت‌شناختی دارد، تاکید می‌ورزد.

دوم، فلسفه استعلایی به دلیل وجه نظامنداش، فلسفه‌ای معمارانه است و در تدوین و تنظیم و

۱۶۶ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی / شماره ۱۵، بهار و تابستان ۱۳۹۷

تشکیل آن، فیلسوف در نقش و قالب یک معمار ظاهر می‌شود. این امر از پیوستگی میان مفاهیم کلیدی که در ذیل اصطلاح «فلسفه استعلایی» قرار دارد، آشکار می‌شود.

سوم، ممکن است در بادی نظر چنین تصور شود که فلسفه استعلایی صرفاً ناظر بر بخش نظری فلسفه کانت است و بخش عملی فلسفه او از دایره شمول این عنوان خارج است. اما بررسی تعاریف کانت از فلسفه استعلایی و استخراج و تحلیل عناصر مشترک آن نشان می‌دهد که فلسفه استعلایی عنوانی است که ناظر بر هر دو بخش نظری و عملی کانت است. چرا که به نظر کانت عقل محض دارای دو جنبه یا کارکرد نظری و عملی است. وقتی عقل محض مورد تحقیق انتقادی قرار بگیرد به طریق اولی هر دو بخش نظری و عملی آن نیز مورد بررسی انتقادی قرار می‌گیرد. مبنای شمول این فلسفه بر دو حوزه نظری و عملی، وجود زمینه مشترک ویژه میان آن دو یعنی وجود عناصر پیشین و به ویژه احکام تالیفی پیشین در آنهاست.

چهارم، وی در فلسفه نظری، بر اساس عناصر پیشین، ماهیت و حدود و ثغور عقل نظری و مرزهای شناخت را تعیین و بدین طریق اعتبار و عینیت علوم ریاضی و طبیعی را تبیین و توجیه می‌کند. وی سرانجام به این نتیجه می‌رسد که عقل نظری قادر به حل مسایل مابعدالطبیعه از جمله اختیار آدمی، جاودانگی نفس و وجود خدا نیست، بلکه حوزه عقل نظری منحصر به امور پدیداری یا زمانمند و مکانمند است و بنابراین مقولات فاهمه تنها در حوزه تجربه حسی کاربرد صحیح و معتبر دارند. از این رو، کانت برای حل و فصل این قبیل مسایل مابعدالطبیعه ناگزیر به عرصه یا ساحت دیگری از عقل محض به نام عقل عملی وارد می‌شود. وی تلاش می‌کند تا از طریق نقادی عقل عملی اعتبار و عینیت احکام اخلاقی را توجیه و تبیین و بدین طریق معانی و حقایق مابعدالطبیعی را به کمک عقل عملی مدلل و موجه سازد.

چستی تعبیر فلسفه استعلایی کانت و شمول آن ۱۶۷

کتابشناسی

- حداد عادل، غلامعلی. (۱۳۹۲). مقالات کانتی، چاپ اول، تهران: انتشارات هرمس.
- رالف، لودینگ. (۱۳۸۷). راهنمای مطالعه سنجش خرد ناب. ترجمه رحمان افشاری، چاپ اول، تهران: مهراندیش.
- صانعی دره بیدی، منوچهر. (۱۳۷۷). فلسفه اخلاق و مبانی رفتار، چاپ اول، تهران: سروش.
- فولکیه، پُل. (۱۳۶۲). فلسفه عمومی یا مابعدالطبیعه، ترجمه یحیی مهدوی، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کاپلستون، فردریک. (۱۳۸۰). تاریخ فلسفه (از ولف تا کانت)، جلد ۶، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، چاپ سوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- کانت، ایمانوئل. (۱۳۹۴). نقد عقل محض، ترجمه بهروز نظری، چاپ اول، تهران: انتشارات ققنوس.
- همو. (۱۳۸۴). نقد عقل عملی، ترجمه انشاءالله رحمتی، چاپ اول، تهران: نورالثقلین.
- همو. (۱۳۶۷). تمهیدات: مقدمه‌ای برای هر مابعدالطبیعه آینده که به عنوان یک علم عرضه شود، ترجمه غلامعلی حداد عادل، چاپ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- همو. (۱۳۶۹). بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، چاپ اول، تهران: انتشارات خوارزمی.
- همو. (۱۳۹۲). نقد قوه حکم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، چاپ هفتم، تهران: نشر نی.
- کورنر، اشتفان. (۱۳۶۷). فلسفه کانت، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چاپ اول، تهران: خوارزمی.
- مجتهدی، کریم. (۱۳۶۲). فلسفه نقادی کانت، چاپ هفتم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- وال، ژان. (۱۳۷۵). بحث در مابعدالطبیعه، ترجمه یحیی مهدوی، چاپ اول، تهران: انتشارات خوارزمی.
- هارتتاک، یوستوس. (۱۳۷۶). نظریه معرفت در فلسفه کانت، ترجمه غلامعلی حداد عادل، چاپ اول، تهران: فکر روز.
- هوفه، اُتفرید. (۱۳۹۲). قانون اخلاقی در درون من: درآمدی بر فلسفه عملی ایمانوئل کانت، ترجمه رضا مصیبی، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- یوئینگ، ای. سی. (۱۳۸۸). شرحی کوتاه بر نقد عقل محض کانت، ترجمه اسماعیل سعادت، چاپ اول، تهران: کتاب هرمس.

Caygill, Howard. (2000), *A Kant Dictionary*. Blackwell Philosopher Dictionaries, Blackwell Publishing Ltd.

Holzhey, Helmut, (2005), *Historical dictionary of Kant and Kantianism*; Helmut Holzhey, Vilem Mudroch. The Scarecrow Press.

Kemp Smith, Norman;(2003), *A Commentary to Kant's 'Critique of Pure Reason*; London, Macmillan and Co.

۱۶۸ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی / شماره ۱۵، بهار و تابستان ۱۳۹۷

Kant, Immanuel,(1998), *The critique of pure reason* ; edited and translated by Paul Guyer, Allen W Wood, Cambridge University Press.

Kant, Immanuel;(2006),*Groundwork of the Metaphysics of Morals*, Translated and edited by Mary Gregor, Cambridge: Cambridge University Press.

Kant, Immanuel, (1996). *Practical philosophy*. Translated and edited by Mary J. Gregor. Cambridge: Cambridge University Press. Cambridge .

Paton, H. J.;(1936), *Kant's metaphysic of Experience*, vol. I and vol. 2, London: Unwin, Ltd.

Paton, H. J,(1953), *The Categorical Imperative*, London. Hutchinson's university library,.Runes, D.Dagobert;(1942), *The Dictionary of Philosophy* (editd); Philosophical Library New York, Printed In th U. S. A.